

فرایند آگاهی شیعیان از علم غیب امامان سید عبدالحمید ابطی*

این که محیط اجتماعی، حقایق معارف دینی را به تدریج درک می کند، امری روشن است؛ به تعبیر دیگر تلقی جامعه از دین، امری تاریخی است. این روند را در موضوعات مختلف می توان پی گیری کرد. نوشته حاضر نشان می دهد که اطلاع از غیب در جامعه جاهلی، به ملائک یا جن منحصر بوده است؛ از این رو نبی اکرم صلی الله علیه و آله در آغاز دعوت با این پرسش مواجه می شدند که چرا ملک نیستند و یا متهم به جادوگری و کهنات می شدند؛ تا این که در اثر کثرت آیات و معجزات، نبوت ایشان پذیرفته شد و در نتیجه، آگاهی از غیب - در نظر جامعه - به پیامبر صلی الله علیه و آله منحصر شد. این زمینه تاریخی موجب شد امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در اخبارات غیبی خود، به ویژه در ایام خلافتشان، با اتهام های دعوی نبوت، علم غیب و کهنات مواجه شوند. این مشکل، در طول دوران امامت برقرار بود؛ اما در میان شیعه، تحقق بسیاری از پیش بینی های امیرالمؤمنین علیه السلام زمینه را آماده کرد تا شیعیان با مقوله امکان آگاهی از غیب - بدون کهنات و نبوت - آشنا شوند. ائمه علیهم السلام این موضوع را به

تدریج به شیعیان آموزش دادند.^۱

پذیرش ارتباط ائمه علیهم‌السلام با ملائکه و بهره‌مندی ایشان از اخبارات و علوم غیبی، موضوعی است که در روند تاریخی خود، با مشکلات و موانع مختلفی مواجه بوده است. به نظر می‌رسد ریشه این مشکلات در فرهنگ دوران جاهلی باشد؛ چنانکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز با این مشکل مواجه بودند. از برخی آیات قرآن برمی‌آید که ذهنیت مشرکان و امم جاهلی این بوده است که لازمه اتصال به غیب، وجود ملک یا موجودی فرابشری است و اساساً بشر به تنهایی نمی‌تواند به ملکوت اتصال یابد. آیات فراوانی دلالت می‌کنند که مخالفان انبیا، شباهت ایشان را با سایر انسان‌ها، دلیلی بر انکار نبوت می‌دانستند و اعتقاد داشتند که خداوند، بشری معمولی را برای نبوت و اتصال به غیب بر نمی‌گزیند.^۲

در مقابل این گونه استدلال‌ها، انبیا دائماً تأکید می‌کردند که ایشان نیز مانند سایرین، بشر هستند^۳ و بشر بودن، مانع رسالت و نبوت نیست. همچنین انبیا - به گفته قرآن - در برابر انکار این گروه می‌گفتند: لازمه رسالت این نیست که رسول، ملک باشد و در ظاهر مثل دیگران نباشد و هیچ ضرورتی ندارد خدا بر مردم ملکی نازل کند تا ایمان آورند. آیات متعددی در قرآن بر این نکته تأکید دارند که غالب این آیات در سوره‌های مکی آمده‌اند و این، نشان‌دهنده این است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیشتر در دوره حضورشان در مکه، با این گونه اتهامات روبه‌رو بوده‌اند.^۴

در فرهنگ جاهلی، اندیشه عدم امکان اتصال بشر به غیب تا حدی نفوذ کرده بود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را - به آسانی - متهم به سحر و ارتباط با جنیان می‌کردند و این حربه تا حدی نیز کارآیی داشت. آیات مختلفی دال بر وجود این جریان در مکه هست. در دوران حضور

۱. ابن پژوهش، بیشتر به سده اول ظهور اجتماعی شیعیان می‌پردازد؛ یعنی از ابتدای خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام تا پایان دوره امامت امام صادق علیه‌السلام.

۲. برای نمونه رک: مؤمنون: ۲۳-۲۵؛ فرقان: ۸-۹؛ مؤمنون: ۲۳-۲۵ و ۳۳-۳۴ و ۴۴-۴۸؛ شعرا: ۱۵۴-۱۵۵ و ۱۸۵-۱۸۶؛ یس: ۱۵؛ قمر: ۲۳-۲۴.

۳. امام علی النقی علیه‌السلام نیز در پاسخ به سؤالات یحیی بن اکثم بر این نکته تأکید فرموده‌اند که همه انبیا از جنس بشر بوده‌اند و احتیاجات بشری داشته‌اند (بحارالانوار، ج ۱۰، ۳۸۸ به نقل از تحف العقول؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲).

۴. برای نمونه رک: ابراهیم: ۱۰-۱۱؛ فرقان: ۲۱-۲۳؛ اسراء: ۹۰-۹۵؛ فصلت: ۶.

پیامبر ﷺ در مدینه هم مواردی از انکار و اعجاب نسبت به اخبارات غیبی حضرت - در میان اطرافیان^۱ و اصحاب^۲ نبوی - وجود داشت که از رسوبات تفکر جاهلی در اندیشه برخی مسلمانان حکایت می‌کرد. در نتیجه، پذیرش اتصال پیامبر ﷺ به غیب با مشکلات فراوانی مواجه بوده و به تدریج مورد قبول قرار گرفته است؛ در عین حال و تا اواخر حیات پیامبر ﷺ باز هم در مواردی حضرت را مورد تردید یا حتی انکار قرار می‌دادند.^۳ اگرچه بسیاری از این تردیدها ناشی از بی‌ایمانی است، اما ابراز علنی آن‌ها در میان جمع و یا در محضر رسول الله ﷺ نشان‌دهندهٔ مساعد بودن زمینه‌های فکری و فرهنگی این انکارها و اعجاب‌هاست.

این زمینه فکری و اجتماعی، موجب شد که پس از رحلت پیامبر ﷺ، پذیرش موضوع اتصال امام به وحی و اطلاع وی از غیب با مشکلاتی جدی روبه‌رو باشد. بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ به دلیل ختم نبوت، تلقی عمومی این بود که ارتباط با وحی به صورت کلی قطع شده است. به تعبیر دیگر، فهم شایع از ارتباط با غیب یا اتصال با ملائکه این بود که این امر از

۱. برخی همسران پیامبر ﷺ نیز ارتباط غیبی ایشان را بر نمی‌تابیدند؛ لذا بعضی آیات در تأیید این موضوع نازل می‌شدند؛ چنان‌چه در سوره تحریم، وقتی پیامبر ﷺ به یکی از همسران خود خبر می‌دهند که وی اسرار ایشان را به دیگری لو داده، وی متعجبانه می‌پرسد: چه کسی به شما خبر داده است؟ و حضرت می‌فرمایند: علیم خبیر مرا آگاه ساخته است (برای مطالعه بیشتر رک: **سبل الهدی**، ج ۱۱، ص ۱۸۶؛ **الطبقات الکبری**، ج ۸، ص ۱۵۰ - ۱۵۱؛ **الغارات**، ج ۲، ص ۷۹۸).

۲. مثلاً در مسیر غزوه تبوک - در یکی از منازل - شتر پیامبر ﷺ گم شد و اصحاب در پی آن برآمدند. در این میان، سخن منافقان در میان اصحاب مطرح شد که پیامبر ﷺ از آسمان خبر می‌دهد ولی از شتر خودش در زمین بی‌اطلاع است؟ در این حال بود که حضرت، محل دقیق شتر را نشان دادند. این تعبیر منافقان، نشان‌گر بقایای تفکر جاهلی در نفی ارتباط با آسمان است (برای مطالعه بیشتر رک: **أسد الغابۃ**، ج ۲، ص ۱۴۶؛ **الإصابتۃ** ج ۲، ص ۵۱۱؛ **إمتاع الأسماع**، ج ۴، ص ۴۰۱ و ج ۱۴، ص ۳۶۹؛ **تاریخ الطبری**، ج ۳، ص ۱۰۶؛ **دلائل النبوة**، ج ۵، ص ۲۳۲).

نظیر این انکار - در همین غزوه - زمانی صورت گرفت که اصحاب دچار بی‌آبی و تشنگی شدند و در این‌باره به پیامبر ﷺ شکایت بردند. حضرت دعا نمودند و در اثر آن، آبروی ظاهر شد و باران مفصلی بارید. عده‌ای از اصحاب چنین شایع کردند که آن آبر، به‌طور اتفاقی عبور می‌کرد. این‌ها نشان‌گر انکارها و اعجاب‌های جاهلی در مورد اتصال به آسمان است (برای مطالعه بیشتر رک: **إمتاع الأسماع**، ج ۵، ص ۱۱۶؛ **البدایة و النهایة**، ج ۵، ص ۹؛ **تاریخ الطبری**، ج ۳، ص ۱۰۶؛ **دلائل النبوة**، ج ۵، ص ۲۳۲؛ **سبل الهدی**، ج ۵، ص ۴۴۸؛ **السیرة النبویة**، ج ۲، ص ۵۲۲؛ **الکامل**، ج ۲، ص ۲۷۹).

۳. از مواردی که اهمیت موضوع را بیشتر می‌کند، سخنان خلیفه دوم هنگام مرضی پیامبر ﷺ است؛ آن‌جا که حضرت درخواست دوات و کتف نمودند و با تعبیر تند وی که «الرجل لیهجرج» مواجه شدند (الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۸۷).

اختصاصات نبی است و بعد از ایشان کسی از این امور بهره‌ای ندارد. در جای خود روشن شده که در مراحل اولیه بعد از پیامبر ﷺ تلقی جامعه از جانشینی و وصایت، بیشتر در عرصه سیاسی، تفسیر و فهم می‌شد و به شئون علمی خلیفه و وصی، چندان توجه نمی‌شد. البته منظور این نیست که پیامبر ﷺ یا آیات قرآن به این مهم اشاره نکرده بودند؛ بلکه توجه جامعه به این ابعاد از شخصیت خلیفه پیامبر ﷺ جلب نشده بود.

به بیان دیگر، توجه مردم به ابعاد مختلف واقعیت و ظرایف حقیقت، امری تدریجی و تاریخی بوده و هست. این تحول یا تکامل معرفتی در مورد معرفت به خدا و رسول هم جاری بوده است. انتقال مردم از شرک به توحید، امری تدریجی بوده و بسیاری از رسوبات فکری شرک و جاهلیت، در طول زمان و تدریجاً زوده شده است. درک و شناخت کمالات نبوی هم در همین سیاق قابل تبیین است؛ مردم تدریجاً کمالات آن حضرت را می‌شناختند و اساساً بسیاری از زوایای شخصیت و مقامات آن بزرگوار برای بسیاری از مردم ناشناخته ماند.

در چنین فضایی، مردم نه از جهالت خلفای ساختگی دچار تعجب می‌شدند^۱ و نه حتی برای خلیفه حق، بهره خاصی از علم را قائل بودند. فردی به ابن عباس مراجعه می‌کند و به دلیل این که وی را از علی علیه السلام عالم‌تر می‌داند، از وی در مورد جنگ‌های حضرت با مسلمین پرس و جو می‌کند.^۲ همچنین گفته شده که پیرمردی از اهل کوفه، در مورد جنگ‌های حضرت با امام سجاد علیه السلام مجادله می‌کند.^۳ نظیر این وقایع برای امام باقر علیه السلام نیز واقع شده است.^۴ بر این اساس، تربیت فکری و هدایت جامعه به سوی درک مقامات و علوم اهل بیت علیهم السلام کاری دشوار و تدریجی بوده است. به نظر می‌رسد در این شرایط اجتماعی،

۱. برای آشنایی با فضای جهل‌آلود میان اصحاب، بعد از رحلت رسول خدا ﷺ رک: **عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ**، ج ۲۲، ص ۶۸۸، باب ۱۸؛ بی اطلاعی و جهالت جمعی از اصحاب، از احکام واضح حضرت ختمی مرتب، ص ۶۸۸ و همچنین باب های بعدی تا باب ۲۹؛ **الغدیر فی الکتب و السنه و الادب**، ج ۶، ص ۱۲۰؛ نوادر الأثر فی علم عمر، ص ۱۲۰ و ۳۳۴؛ کلمات فی علم عمر، ص ۹۱؛ رؤیا رسول الله ﷺ فی علم عمر، ص ۱۳۷، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۳۳۴.

۲. **الامالی للطوسی**، ص ۱۱، **الامالی للمفید**، ص ۲۳۵؛ **کشف الغمته**، ج ۱، ص ۳۷؛ **بحار الأنوار**، ج ۳۲، ص ۳۵۰.

۳. **طبرسی، الاحتجاج**، ج ۲، ص ۳۱۲؛ **بحار الأنوار**، ج ۳۲، ص ۳۴۴.

۴. نظیر همین اعتراض را در مورد حضرت علی علیه السلام فردی به نام سالم به امام باقر علیه السلام (همان). این موارد نشان می‌دهند که تا دوره امام پنجم نیز مردم برای علی علیه السلام علم الهی قابل نبودند.

یکی از راه‌هایی که ائمه علیهم‌السلام برای روشن‌گری شیعیان و آشنایی آنان با مقامات علمی خود برگزیده‌اند، تذکر به مقوله «تحدیث» باشد.

کثرت اخبارات غیبی امیرالمؤمنین علیه‌السلام

در برابر شرایط عمومی جامعه، کانون توجه جریان تشیع - که به تدریج رشد می‌کرد - حقانیت و خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. از این رو، آمادگی متفاوتی برای قبول مقامات علمی آن حضرت و - به تبع او - اوصیانش در شیعه وجود داشت. البته در عین حال معرفت به این امر هم به تدریج در میان شیعیان رشد می‌کرد.

مهم‌ترین زمینه‌سازی در مورد علم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را خود رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم انجام داده بودند. روایات متعددی در این باره از ایشان نقل شده بود و طبیعی بود که برخی از آن‌ها به گوش شیعیان هم رسیده باشد؛ ولی مسأله این است که عمق موضوع برای ایشان به تدریج آشکار می‌شد؛ به ویژه اطلاع حضرت از غیب چندان مورد قبول نبود. آن گونه که از اخبار بر می‌آید امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دوران حکومت خود، در موارد عدیده‌ای، از وقایع پس از خود و اتفاقات آینده اطلاع می‌دادند و این گونه اخبار و اطلاعات غیبی را در محافل عمومی و در انظار عموم مطرح می‌فرمودند.^۱ شواهد زیادی در این باب نقل شده است؛ نظیر فرمایش حضرت که «سلوئی قبل أن تفقدونی»^۲ در موارد مختلفی مطرح شده است. موارد فراوانی از اخبارات غیبی حضرت نیز در منابع نقل شده است. کتاب شریف احقاق الحق در جلد هشتم نمونه‌هایی را گزارش کرده است.^۳ این اخبار بر دو قسم است: الف) خبرهایی که تحقق و صدق آن‌ها در زمان حیات حضرت یا با فاصله کمی مشاهده شده‌اند؛ ب) خبرهایی که تحقق آن‌ها بعد از شهادت و تا دوران صادقین علیهم‌السلام مشاهده شده‌اند.

۱. البته امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای خواص اصحاب خود اخبارات غیبی زیادی داشتند که برای عموم مطرح نمی‌شدند و به قول ائمه علیهم‌السلام دهان اصحاب خاص حضرت قفل بود و چیزی را فاش نمی‌کردند (بصائر الدرجات، جزء خامس، ص ۱۷، باب فی قول الأئمة علیهم‌السلام لشیعتهم لو کان علی أفواههم أوكیة و كنموا علی أنفسهم لأخبروهم بجمیع ما یصیبهم من المنايا و البلايا و غیره).

۲. احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۷، صص ۶۱۰ و ۶۱۴، ج ۱۲، ص ۲۲۷، ج ۱۷، ص ۴۶۹، ج ۲۸، ص ۳۲۱، ج ۳۲، صص ۵۸ و ۶۸.

۳. رک: احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۸، صص ۸۷ - ۱۸۱

دسته اول:

اخباره عليه السلام بأنه يأتي من الكوفة اثنا عشر ألف رجل ورجل، فأحصوه فما زادوا و
لا نقصوا؛

اخباره عليه السلام يوم النهروان بأنه لا ينجو من الخوارج عشرة ولا يقتل من جيشه عشرة؛
اخباره عليه السلام بعدد جيش يأتي مع ابنه الحسن من غير زيادة و نقيصة؛

اخباره عليه السلام عن امرأة بأنها لا تحيض كما تحيض النساء فقالت: انّ عليا اطلع مني ما
لم يطلع عليه لا أمي و لا أبي؛

اخباره عليه السلام في واقعة زوج و زوجة يتشاجران في ليلة العرس بأن الزوجة ام الزوج؛
اخباره عليه السلام عن عدة جماعة اليهود قدموا بعد وفاة النبي صلى الله عليه وآله؛

اخباره عليه السلام برؤيا الخولة الحنفية؛

اخباره عليه السلام عن غلام مجاشع حين يدعو أصحاب الجمل إلى كتاب الله بأنه تقطع يده
اليمني ثم اليسري ثم يضرب بالسيف حتي يقتل؛

اخباره عليه السلام عن محل قتل الخوارج؛

دسته دوم :

اخباره عليه السلام عن شهادة نفسه؛

اخباره عليه السلام عن أن لحيته يختضب من رأسه؛

اخباره عليه السلام عن ابن ملجم أنه قاتله حين أراد أن يبايعه؛

اخباره عليه السلام عن ابن ملجم بأنه قاتله وانه لم يعترض له قبل قتله؛

اخباره عليه السلام عن زبير بأنه ليس بقاتله و أن قاتله رجل خامل الذكر؛

اخباره عليه السلام بأنه يقتل بالكوفة؛

اخباره عليه السلام بأنه لم يبق من عمره إلا ليال قلائل؛

اخباره عليه السلام في رمضان استشهد فيه بأنه يقتل في العشر الآخر؛

اخباره عليه السلام بلبيلة قتله؛

اخباره عليه السلام عن شهادة الحسين بكر بلاء؛

إخباره عليه السلام عن استغاثة أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله بأهل الكوفة و أنهم لا يغانون؛

اخباره عليه السلام عن شهادة سبعة من خيار شيعتهم منهم حجر بن الأزد؛

اخباره عليه السلام عن شهادة كميل بيد الحجاج؛
 اخباره عليه السلام عن شهادة مزرع و صلبه بين شرافتين من شرف المسجد؛
 اخباره عليه السلام عن شهادة رشيد الهجري و أنه يقطع لسانه و يصلب؛
 اخباره عليه السلام عن شهادة جويرية و أنه يقطع يده و رجله و يصلب تحت جذع كافر؛
 اخباره عليه السلام بشهادة ميثم و أنه يصلب على نخلة باب دار عمرو بن حريث مع تسعة
 و ما يصيبه من البلى؛
 اخباره عليه السلام عن شهادة عمرو بن الحمق؛
 اخباره عليه السلام عن شهادة زيد؛
 اخباره عليه السلام عن شهادة قنبر؛
 اخباره عليه السلام عن ملك معاوية؛
 اخباره عليه السلام عن ملك بني أمية و هو علي أنحاء؛
 اخباره عليه السلام عن دعاة الدولة العباسية من أهل خراسان؛
 اخباره عليه السلام عن ملك بني عباس؛
 اخباره عليه السلام عن فتن بني مروان؛
 اخباره عليه السلام عن خالد بن عرفطة قائد مقدمة جيش ابن زياد في الطف و حبيب
 صاحب لوائه؛
 اخباره عليه السلام عن الملوك الذين ظهروا من ولده بطبرستان؛
 اخباره عليه السلام عن غرق البصرة و أنه يستوعبها الماء و لا يبقى منها إلا مقدار سفينة؛
 اخباره عليه السلام عن هدم الكعبة؛
 اخباره عليه السلام عن الحجاج بن يوسف؛
 اخباره عليه السلام للحجر المرادي بأنه يؤمر بلعنه؛

این اخبارات با عکس‌العمل‌های مختلفی مواجه می‌شدند. نکته قابل توجه این است که هر دو گروه از اخبارات ایشان، در جلب توجه افراد به علم و یره و آگاهی غیبی حضرت نقش داشته و زمینه را برای طرح بحث تحدیث فراهم نموده‌اند. روشن است که وقوع خارجی این اخبارات در زمان خود حضرت، روی برخی افراد تأثیر زیادی گذاشت و به همین دلیل، یکی از عکس‌العمل‌ها، غلو در مورد امیرالمؤمنین عليه السلام بود که البته توسط خود حضرت مهار شد.

به نظر می‌رسد ظهور نسبت الوهیت و نبوت به آن حضرت ریشه در این نوع تفسیر جاهلانه از این واقعیت عجیب داشت؛^۱ اما در زمان حضرت در موارد زیادی این اخبارات با انکار، اتهام کهنات و ادعای نبوت مواجه می‌شدند.

اتهام امیر المؤمنین علیه السلام به کهنات و دعوی نبوت

کهنات خبر دادن از غیب به وسیله ارتباط با اسباب سماوی (مانند جن) بوده است.^۲ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از همان ابتدای دعوت خود با این اتهام مواجه بودند. ابن شهر آشوب در المناقب می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل خبر دادن از غایبات، متهم به کهنات شدند».^۳ امیر المؤمنین علیه السلام در قبال درخواست برخی اصحاب که طالب رؤیت عجایب از حضرت بودند، فرمودند: «در بهترین وضعیت اتهام به سحر و کهنات را مطرح خواهید کرد (یعنی ظرفیت آن را ندارید)».^۴ چنانچه امام باقر علیه السلام فرمودند: در جایی که مخاطب عاقل نباشد، شخصیتی مثل پیامبر هم در عین کثرت آیات متهم به کهنات می‌شوند. روشن است که در این زمینه، کار برای اوصیا هم با مشکلات زیادی روبه‌رو بوده است.^۵

البته عموم ائمه علیهم السلام در طول دوران امامت، همواره هم از ناحیه دشمنان و هم از ناحیه دوستان جاهل، در معرض این اتهام بودند. مثلاً معاویه به جبیر خابور که مسئول بیت‌المال او بود و قصد رفتن به کوفه را داشت، می‌گفت: فردی در کوفه است به نام علی بن ابی‌طالب که مردی ساحر و کاهن است؛ زیرا نگران بود که جبیر، جذب علم و اطلاع حضرت از غیب شود.^۶ در موردی دیگر، وقتی یکی از نفوذی‌های منصور دوانقی برخی مشاهدات خود

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۸۵ و ج ۴۰، ص ۳۰۱

۲. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۳۴۳. و فی الحدیث: نهی عن حُلوان الكاهن؛ قال: الكاهنُ الذی یتعاطی الخبرَ عن الكائنات فی مستقبل الزمان و یدعی معرفة الأسرار و قد كان فی العرب كَهْنَةً كَشَقٌّ و سَطِیح و غیرهما، فمنهم من كان یزعم أن له تابعاً من الجن و رَبَّیاً یُلْقِیَ إِلَیْهِ الْأَخْبَارَ و مِنْهُمْ من كان یزعم أنه یعرف الأمور بِمُقَدَّمات أسباب یستدل بها علی مواقفها من كلام من یسأله أو فعله أو حاله، و هذا یخْصُونه باسم العَرَّافِ كالذی یدعی معرفة الشیء المسروق و مكان الضالَّة و نحوهما.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۱۷۵

۴. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۵۹

۵. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۴۵؛ كشف الغمّة، ج ۲، ص ۴۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۸۱

۶. الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۸۵؛ طوسی، الامالی، ص ۳۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹۰

را از خبرهای غیبی امام صادق (علیه السلام) گزارش می‌داد حضرت را به کذب و سحر و کهانت متهم کرد.^۱ همچنین یکی از اهالی سامرا که همسایه امام هادی (علیه السلام) بود، در مورد ایشان نقل می‌کند که ایشان ساحر یا کاهن است؛ زیرا مرگ یکی از درباریان را هنگام عبورش از کوچه پیش‌بینی کرده بود. این فرد که حضرت را نمی‌شناخت، بنا داشت اگر سخن همسایه‌اش که از اهالی مدینه بوده، درست درنیاید، وی را بکشد.^۲

از سویی دیگر گاه حضرت در حضور جمع، مطالبی را در مورد آینده مطرح می‌کردند و کسانی که نسبت به حضرت بی‌عقیده بودند ایشان را به خرافات، توهم و ادعای علم غیب متهم می‌کردند.^۳ در جنگ نهروان برخی شاهدان به امیرالمؤمنین (علیه السلام) خبر دادند که خوارج از پل نهر عبور کرده‌اند و حضرت در میان جمع فرمودند: به خدا قسم عبور نکرده‌اند و عبور نخواهند کرد. همین اصرار حضرت بر خلاف شاهدان، موجب شد بسیاری از مردم نسبت به آن بزرگوار اظهار ریب و شک کنند^۴ و بگویند که وی ادعای علم غیب دارد؛ به طوری که یکی از جوانان در میان مردم اظهار کرد که اگر خوارج از نهر عبور کرده باشند، وی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) جسارت خواهد کرد.^۵ شبیه همین مضمون از جناب بن عبدالله از ذی نقل شده که در جنگ با خوارج تردید داشت و هنگامی که انکار حضرت را درباره عبور خوارج از پل مشاهده می‌کند، با خودش عهد می‌کند اگر حضرت خلاف گفته باشد در مقابل وی شمشیر بکشد.^۶ این نمونه‌ها نشان می‌دهند که پذیرش آگاهی امام از غیب، با مشکلات فرهنگی زیادی مواجه بوده است.

عجاب و انکار، نسبت به اخباراتی که خواص اصحاب از قول امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می‌کردند

۱. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۶۴۵؛ طبری، دلائل الامامة، ص ۱۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۷۲

۲. الفهرست للنجاحی، ص ۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۸۷

۳. الخصال، ج ۲، ص ۶۴۴؛ بصائر الدرجات، ص ۳۰۶؛ الاختصاص، ص ۲۸۳؛ ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۲، ص ۲۶۱. إِسْحَاقُ بْنُ حَسَّانَ يَأْتِيهِ عَنْ الْأَصْبَغِ مِثْلَهُ وَ فِيهِ قَبَائِعُهُ التَّمَانِيَةُ ثُمَّ أَقْلَتْهُ وَ ارْتَحَلُوا وَ قَالُوا إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع يَزْعُمُ أَنَّهُ يَعْلَمُ الْغَيْبَ فَقَدْ خَلَعْنَاهُ وَ بَايَعْنَا مَكَانَهُ ضَبًّا فَقَدِمُوا الْمَدَائِنَ (بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۸۷).

۴. الكامل، ج ۳، ص ۳۴۵

۵. احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۸، ص ۹۱

۶. احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۸، ص ۹۵

نیز وجود داشت؛ به گونه‌ای که در اثر نقل قول‌های میثم از امیرالمؤمنین (علیه السلام) مردم حضرت را به خرافه و توهم متهم می‌کردند. حتی اخبار ایشان از آینده میثم و نحوه شهادت وی - که در حضور جمع زیادی بیان شد - با چنین عکس‌العملی مواجه شد.^۱ اخبارات مزور در مورد حوادث آینده که از قول حضرت علی (علیه السلام) بیان شد هم رمی به ادعای علم غیب شد.^۲ در موردی دیگر، هنگامی که حضرت بر منبر بودند، زنی به ایشان جسارت کرد و حضرت هم برخی از ویژگی‌های خصوصی زنانه‌اش را بیان نمودند. یکی از حضار به نام عمرو بن حریت^۳ در اثر اعجاب، با تردید به دنبال آن زن رفت تا در صحت سخن حضرت تحقیق کند. وی به آن زن گفت که علی مرتب سخنان عجیبی می‌گوید که ما حق و باطل آن را نمی‌دانیم.^۴ این سخن حاکی از آن است که هم اخبارات زیادی از حضرت (علیه السلام) صادر می‌شده و هم جامعه نسبت به آن پذیرش نداشته است. البته پس از مراجعت وی، حضرت برایش توضیح دادند که آگاهی ایشان از غیب، کهانت نیست.^۵

تلفی شیعیان اولیه در باب علم امام

درک مقامات علمی ائمه معصومین (علیهم السلام) در فضای اجتماعی آن دوره، برای شیعیان نیز موضوع چندان ساده‌ای نبود؛ چنانچه حتی در برخی نزدیکان حضرت در برابر اخبارات غیبی ایشان عکس‌العملی همراه با احتیاط و اعجاب دیده می‌شد. ابن عباس نقل می‌کند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ذی‌قار تعداد لشکر کمکی بصره را با عدد دقیق اعلام کرده بودند و وی برای جلوگیری از خطای احتمالی و رفع آن، قبل از رسیدن لشکر به شمارش آن‌ها اقدام کرده و متوجه شده بود که عدد اعلام‌شده، بدون کم و کاست صحیح است؛ یعنی ابن عباس نیز با تمام شناختی که از مقامات حضرت داشت، همچنان به علم الهی ایشان ایمان قوی

۱. الاصابه، ج ۶، ص ۲۴۹؛ الغارات، ج ۲، ص ۷۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۴۴

۲. الإرشاد، ج ۱، ص ۳۲۶؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۸۶

۳. قابل ذکر است که وی نسبت به حضرت بی‌عقیده و منافق بوده است و در مواردی حضرت را متهم کرده که ادعای علم غیب دارد (مستدرک سفینه البحار، ج ۹، ص ۲۰۲).

۴. احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج ۸، ص ۹۸

۵. بصائر الدرجات، ص ۳۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹۱

و معرفت کامل نداشت.^۱ با این حال صحت پیش‌بینی‌های ایشان نیز توجه و اعجاب افراد را برمی‌انگیخت. گذر زمان، به تدریج صحت پیش‌بینی‌های ایشان را روشن می‌کرد و یقین افراد به علوم الهی حضرت افزایش می‌یافت و سؤال درباره منشأ این علوم تقویت می‌شد. مسأله دانش غیبی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در میان اصحاب و شیعیان به تدریج به صورت خبری متواتر و جدی درآمد بود و اصحاب در توجیه و تبیین آن، با یکدیگر گفت‌وگو و اختلاف نظر داشتند. البته مسلم است که در دهه‌های اولیه بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ذهنیت موجود در میان مردم این بود که ارتباط با ملائکه منحصر در نبی است و از این رو سلیم شامی در گفت‌وگویی که با محمد بن ابی بکر درباره محدث بودن امیرالمؤمنین (علیه السلام) داشت از او می‌پرسد: مگر غیر نبی هم می‌تواند با ملائکه سخن بگوید؟^۲

پس اگرچه در اوایل، مسئله تحدیث درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای برخی از خواص مطرح شده بود،^۳ ولی مسئله به صورت عمومی قابل طرح نبود و به تدریج زمینه برای درک ارتباط امامان با ملائکه و آگاهی ایشان از غیب فراهم شده است. امام صادق (علیه السلام) به محمد بن مسلم - که از نزدیکان ایشان بود - در باب آگاهی امام از احوالات شیعیان توضیحاتی را فرموده‌اند؛ از جمله این که امام محدث است و امور به اطلاع او می‌رسد. ضمن این بیان، حضرت متذکر شدند که این آگاهی، از جنس کهانیت و سحر نیست؛ اما در عین حال حضرت اضافه کردند که گروهی از جنیان مؤمن هم در خدمت امام هستند.^۴ به نظر می‌رسد در

۱. احقاق الحق وازهاق الباطل، ج ۸، ص ۸۷؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۳۱۵؛ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۲۰۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۴۷.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۷۹.

۳. از جمله خبری را سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می‌کند که حضرت، از محدث بودن امامان (فرزندانش) اطلاع می‌دهد (ارشادالقلوب، ج ۲، ص ۳۹۳؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۱۲۴؛ کتاب سلیم، ص ۸۲۱؛ بصائر الدرجات، ص ۳۷۲؛ بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۱۳۳). عُبْدُ اللَّهِ عَنْ إِزْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّقْفِيّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يَسَارٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسِ الشَّامِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ عَلِيًّا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ: إِنِّي وَ أَوْصِيَائِي مِنْ وُلْدِي مَهْدِيُونَ كُلَّنَا مُحَدَّثُونَ. فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ثُمَّ ابْنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ. قَالَ: وَ عَلِيُّ يَوْمَئِذٍ رَضِيعٌ ثُمَّ ثَمَانِيَّةٌ مِنْ بَعْدِهِ وَاحِدًا وَ بَعْدَ وَاحِدٍ وَ هُمْ الَّذِينَ أَقْسَمَ اللَّهُ بِهِمْ فَقَالَ وَ وَالِدٍ وَ مَا وُلْدُ أُمَّا الْوَالِدِ فَرَسُولُ اللَّهِ وَ مَا وُلْدٌ يَعْنِي هَؤُلَاءِ الْأَوْصِيَاءُ. قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَيْجْتَمِعُ إِمَامَانِ؟ قَالَ لَا إِلَّا وَ أَخْذَهُمَا مُضْمَتٌ لَا يَنْطِقُ حَتَّى يَمُضِيَ الْأَوَّلُ.

۴. الخرائج والجرائح، ج ۱؛ بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۵۵.

ذهنیت رایج جامعه، اطلاع از غیب ملازم ارتباط با جن است و از این رو امام با اشاره به تحدیث، از یک سو اطلاع از غیب را تأیید می‌فرماید و از سوی دیگر کهنات، وساطت جن و نظایر آن را نفی می‌فرماید و در کنار این‌ها، با تأکید بر ارتباط گروهی از جنیان مؤمن با ایشان، اخبارات آن‌ها را نیز به عنوان مقوله‌ای مستقل در مورد امام تثبیت می‌فرماید. این تعبیر نشان می‌دهد که ائمه (علیهم‌السلام) هم تحدیث و هم نگرانی‌های مرتبط با آن را برای شیعیان تبیین می‌فرمودند.

به نظر می‌رسد بعد از شهادت امام حسین (علیه‌السلام) - که به تدریج زمینه توجه به مظلومیت، حقانیت و مقامات اوصیای پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بیشتر فراهم می‌شد - در میان شیعیان، سؤال دربارهٔ مبدأ علوم غیبی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نیز بیشتر مطرح می‌شد و از خود اهل بیت (علیهم‌السلام) در این باب استفسار صورت می‌گرفت.

در اینجا تذکر این نکته لازم است که در میان اصحاب، عده‌ای از خواص بودند که از ابتدا در مورد علم امامان (علیهم‌السلام) عقیدهٔ کاملی داشتند و ایشان را بهره‌مند از علوم الهی و آگاهی غیبی می‌دانستند. در میان اصحاب امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌توان برخی را نام برد؛ از سلمان^۱، ابوذر، مقداد، قنبر،^۲ رشید هجری،^۳ صعصعه، عمار^۴ و میثم^۵ مضامینی نقل شده که دلالت بر عقیدهٔ آن‌ها به اشراف حضرت علی (علیه‌السلام) به امور غیبی و علوم الهی دارد.

نفی علم غیب و ادعای تحدیث

در مباحث پیشین اشاره شد که در برابر علوم الهی اهل بیت (علیهم‌السلام) و آگاهی ایشان از غیب، اتهام یا شبههٔ ادعای علم غیب وجود داشت که با برچسب‌هایی مانند دعوی نبوت یا کهنات مطرح می‌شد. ائمه (علیهم‌السلام) برای رفع این اتهام، در کنار طرح موضوع «تحدیث»، در موارد لازم،

۱. سلمان حضرت را صاحب علم منایا و علم وصایا می‌دانست (کشی، رجال، رقم ۴۷، ص ۸۰).
۲. وی حضرت را سرچشمه علوم الهی معرفی می‌کرد. (همان، رقم ۱۲۹، ص ۲۸۹).
۳. رشید هجری قاطعانه از نحوه شهادتش از قول امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) خبر می‌داد (همان، رقم ۱۳۱، ص ۲۹۰).
۴. از عمار نقل شده که نحوه شهادتش را از حضرت علی (علیه‌السلام) شنیده بود و با یقین کامل به ایشان، در جریان صفین از حضرت می‌پرسید که آیا زمان شهادتش رسیده یا نه (همان، رقم ۵۶، ص ۱۳۸).
۵. میثم نحوه شهادتش را به نقل از حضرت علی (علیه‌السلام) بیان می‌کرد و قاطعانه مدعی می‌شد که امامش صادق بوده است. (همان، رقم ۱۳۹ و ۱۴۰، ص ۲۹۷).

علم غیب را هم از خود نفی می کردند. نمونه جالب آن در نهج البلاغه گزارش شده است که وقتی امیر المؤمنین (علیه السلام) از برخی اخبار مربوط به آینده اطلاع دادند، فردی از قبیله کلب پرسید: آیا به شما علم غیب داده شده است؟ حضرت تبسم کردند و فرمودند: این علم غیب نیست؛ بلکه تعلم و یادگیری از صاحب علم است. سپس فرمودند: علم غیب آن چیزی است که جز خداوند کسی از آن مطلع نباشد.^۱ دقت شود که سؤال فرد هم از اعطای علم غیب است؛ نه از یک علم ذاتی. از این رو به نظر می رسد اساساً در دوره حضرت، علم غیب اصطلاح و تعبیری بوده که برای علوم اختصاصی خداوند به کار می رفته است. در واقع، حضرت در عین اشاره به علوم وهبی خود، این تعبیر را نفی می کنند.

ابوبصیر از اصحاب خاص امام باقر (علیه السلام) بود و ائمه (علیهم السلام) را عالم الهی می دانست. همین صحابی محترم و عالم، در فهم نحوه علم الهی ائمه (علیهم السلام) ابهام داشت و در این باره از حضرت سؤال کرد. حضرت نیز برای رفع ابهام او مسأله تحدیث را مطرح و برایش آشکار کردند که امر تحدیث، در تمامی لحظات و در جمیع موضوعات واقع می شود. در همین روایت، حضرت علم غیب را از خود نفی و هم زمان، علم وسیع الهی خود را ثابت می کنند؛ به این معنا که این علوم از ناحیه خداست و اگر لطف خدا نباشد، امام هم مثل بقیه مردم بی بهره می ماند.^۲ یحیی بن عبد الله بن حسن به امام باقر (علیه السلام) می گوید که گروهی از مردم معتقدند شما علم غیب دارید. حضرت در پاسخ می فرمایند: به خدا سوگند آن چه ما می دانیم، از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به ما رسیده و از او به ارث برده ایم.^۳ این فرمایش حضرت هم روشن می کند که تعبیر علم غیب، معنای استقلال در علم را تبادر می کرده است و به همین دلیل، حضرت نسبت به آن،

۱. نهج البلاغه، ص ۱۸۶؛ شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۱۵؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۰۳. لَمَّا أَخْبَرَ بِاللَّيْلِ بِالْأَخْبَارِ الثَّرَكُ وَ بَعْضُ الْأَخْبَارِ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ لَقَدْ أُعْطِيَْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عِلْمَ الْغَيْبِ فَضَحَكَ وَ قَالَ لِلرَّجُلِ وَ كَانَ كَلْبِيًّا يَا أَخَا كَلْبٍ لَيْسَ هُوَ يَعْلَمُ غَيْبًا وَ إِنَّمَا هُوَ تَعَلَّمَ مِنْ ذِي عِلْمٍ وَ إِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ مَا عَدَّهُ اللهُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ إِنَّ اللهُ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ الْآيَةَ فَيَعْلَمُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى أَوْ قَبِيحٍ أَوْ جَمِيلٍ أَوْ سَخَى أَوْ بَخِيلٍ أَوْ شَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ وَ مَنْ يَكُونُ فِي النَّارِ حَطْبًا أَوْ فِي الْجَنَّةِ لَبَنِيْنٍ مُرَافِقًا فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللهُ وَ مَا سِوَى ذَلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللهُ نَبِيَّهُ فَعَلَّمَنِيهِ وَ دَعَا لِي بِأَنْ يَعْيَهُ صَدْرِي وَ تَضَطَّمَ عَلَيْهِ جَوَانِحِي

۲. الحسن بن سلیمان الحلبي، مختصر بصائر الدرجات، صص ۱۱۳ - ۱۱۴

۳. مفید، الامالی، ص ۲۳

موضع انکاری می‌گیرند؛ وگرنه اصل بهره‌مندی از علوم الهی را انکار نفرمودند. همچنین، شیوهٔ پرسش و نیز پاسخ حضرت نشان می‌دهد یحیی هم نسبت به علوم و مقامات اهل بیت علیهم‌السلام آگاهی و عقیده چندانی ندارد.

در گزارش دیگری از امام صادق علیه‌السلام روشن می‌شود که در متن جامعه چنین مطرح بوده که اساساً شیعیان به علم غیب امام عقیده دارند و این برچسب، موجب دردسر و مشکل برای امام و شیعیان می‌شده است. از این رو می‌بینیم حضرت در مجلس عمومی خود علم غیب را از خود نفی می‌کنند و حتی مثال می‌زنند که کنیز من در خانه مخفی می‌شود و من نمی‌دانم در کدام اتاق است. در ادامهٔ همین خبر مشاهده می‌کنیم که سدید به همراه ابوبصیر و میسر، پس از مجلس، همراه با حضرت به منزل ایشان می‌روند و از کلام حضرت در مورد کنیز خود اظهار تعجب می‌کنند و می‌گویند: ما در مورد شما معتقد به علم کثیر هستیم؛ بدون این که علم غیب به شما نسبت بدهیم. حضرت نیز - که مجلس را از اغیار خالی می‌بینند - در مورد جامعیت قرآن و شمول آن بر علم غیب توضیحاتی می‌دهند و تأکید می‌کنند که کل علم کتاب نزد ماست.^۱ این روایت جالب، هم بر وجود شرایط تقیه دلالت می‌کند و هم نشان می‌دهد خواص شیعه کاملاً به مراتب علمی ائمه علیهم‌السلام عقیده پیدا کرده‌اند.

روایات دیگری هم نقل شده‌اند که نشان می‌دهند ائمه علیهم‌السلام و به ویژه صادقین علیهم‌السلام علم غیب را آن بخش از علم الهی دانسته‌اند که هنوز به هیچ نبی و ملکی داده نشده است؛ اما علمی که به انبیا و ملائک داده شده است را نفی نکرده‌اند؛ بلکه آن را علم غیب تلقی نکرده و خود را از این علوم آگاه دانسته‌اند.^۲ در روایات دیگری، صادقین علیهم‌السلام به اصحاب خود آموخته‌اند که کلام خدا دو گونه است؛ علمی که هیچ کس غیر خدا ندارد و از آن به علم «مکفوف» یاد نموده‌اند و علمی که به انبیا و ملائک داده شده و از آن با علم «مبذول» یاد نموده‌اند و تأکید کرده‌اند که خداوند، علم مبذول را به ایشان عطا کرده است.^۳ این دسته روایات به خوبی نشان می‌دهند که در دوران صادقین علیهم‌السلام با وجود این که در محیط عمومی جامعه، همچنان شرایط تقیه حاکم است، ولی در میان شیعیان، گروه‌هایی پیدا شده‌اند که

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۵۷

۲. همان، ص ۲۵۶

۳. همان، ص ۲۵۵

مقامات علمی ائمه علیهم السلام را درک می‌کنند و اثر تربیت علمی حضرات در ایشان کاملاً آشکار شده است. مثلاً در روایتی از عمر بن فرج نقل شده که یک بار در کنار دجله به امام باقر علیه السلام می‌گوید (با حالت پرسش): شیعیان شما معتقدند که شما از تمام آن‌چه در دجله هست و وزن آن اطلاع دارید. حضرت می‌فرمایند: آیا خدا می‌تواند علم آن را به پشه‌ای بدهد یا نه؟ هنگامی که وی امکان آن را تصدیق می‌کند، حضرت می‌فرماید: من نزد خدا از پشه و از اکثر خلق او محترم تر هستم.^۱ این روایت نشان می‌دهد که در این دوره به تدریج عقیده به آگاهی امام از غیب در میان شیعیان توسعه یافته و این شخص که مطلب برایش سنگین بود، با مثالی قانع می‌شود.

به این ترتیب، اگرچه اشکال علم غیب امام، بین عوام پابرجا بود، ولی در میان شیعیان و خواص به هدایت ائمه علیهم السلام به راحتی درک می‌شد و اخبارات غیبی ائمه علیهم السلام با شبهه جدی مواجه نمی‌شد؛ به تعبیر دیگر، شیعیان، اندک‌اندک از فرهنگ حاکم بر جامعه فاصله گرفتند و کمتر تحت تأثیر آن بودند؛ در نتیجه راحت‌تر، حقایق مقامات علمی امام را درک می‌کردند.

امامان، علمای ابرار و محدث

با توجه به مشکل تبیین مسأله علم ائمه علیهم السلام، خود آن بزرگواران هم ضمن ترویج اصطلاح تحدیث، گاه با تعبیرهایی مانند «عالم صادق» و «مفهم» نیز به توصیف مقام امام پرداخته‌اند. ابوهاشم جعفری تعبیر زیبایی را از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرموده‌اند: «الْأئِمَّةُ عُلَمَاءُ حُلَمَاءُ صَادِقُونَ مُفَهِّمُونَ مُحَدِّثُونَ».^۲ در تعابیر و خطب امیرالمؤمنین علیه السلام نیز شاهد چنین تعبیری در مورد اصفیا و علمای الهی هستیم که حضرت در وصف ایشان از تعبیر «علماء حکماء بررة أتقیاء» استفاده می‌کنند.^۳ قریب به همین مضمون از امام سجاد علیه السلام

۱. بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۰۱. وَ رَوَى عَنْ عُمَرَ بْنِ فَرَجِ الرَّحْجِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ إِنَّ شَيْعَتَكَ تَدْعِي أَنَّكَ تَعْلَمُ كُلَّ مَاءٍ فِي دَجَلَةَ وَ وَزْنَهُ وَ كُنَّا عَلَي سَاطِئِ دَجَلَةَ فَقَالَ عليه السلام لِي يَقْدِرُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُفَوِّضَ عِلْمَ ذَلِكَ إِلَي بَعُوضَةٍ مِنْ خَلْقِهِ أَمْ لَا؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَقْدِرُ. فَقَالَ: أَنَا أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ بَعُوضَةٍ وَ مِنْ أَكْثَرِ خَلْقِهِ.

۲. طوسی، امالی، ص ۲۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۶۶. حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ: الْأئِمَّةُ عُلَمَاءُ صَادِقُونَ مُفَهِّمُونَ مُحَدِّثُونَ (بصائر الدرجات، ص ۳۶۹).

۳. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۰؛ البدايات و النهايات، ج ۸، ص ۶؛ کافی، ج ۲، ص ۱۳۲. البته در برخی روایات، این تعبیر حضرت در خطبه‌ای آمده که در وصف شیعیان خاص خود بیان فرموده‌اند (مصباح البلاغة، ج ۳،

نقل شده است.^۱ در روایتی که جابر بن یزید از امام باقر (علیه السلام) در مورد خلقت امامان نقل می‌کند، حضرت به تأیید امام توسط روح القدس اشاره می‌کند و به واسطه همین ویژگی، امام را «علمای ابرار» معرفی می‌نماید.^۲ قریب به همین تعبیر در کلمات دیگر ائمه گزارش شده است: «إِنَّهُمْ لَأَكْيَاسٌ فَصَحَاءُ عُلَمَاءَ حُلَمَاءَ حُكَمَاءَ اتَّقِيَاءَ بَرَّةَ صَفْوَةِ اللَّهِ».^۳ در مضامین ادعیه نیز امامان با این وصف معرفی شده‌اند.^۴ در منابع اهل سنت نیز روایاتی از حضرت عیسی نقل شده که گروهی در میان امت پیامبر آخرالزمان هستند که از نظر علم مانند انبیا هستند.^۵ ائمه (علیهم السلام) در تورات به «صفوة الرحمن»، در انجیل به «علمای ابرار اتقیا» و در قرآن به «امت وسط» معرفی شده‌اند.^۶ یاد آوری این نکته مناسب است که در روایات شیعه و سنی «امت وسط» در قرآن، بر اهل بیت حمل شده است.^۷ به این ترتیب، «علمای ابرار» از اوصاف خاص امامان (علیهم السلام) است که دلالت بر علم الهی ایشان - در عین عدم نبوتشان - می‌کند.

عقیده علمای ابرار در چنین گفتگویی، توسط برخی اصحاب مطرح شده و دلیل آن نیز نفی توهم نبوت از امامان (علیهم السلام) در عین اثبات علوم الهی و غیبی ایشان بوده است؛ چنانکه در بحثی که میان ابن ابی یعفور (صحابی معروف امام صادق (علیه السلام)) و معلی بن خنیس صورت گرفت، ابن ابی یعفور تعبیر «علماء ابرار اتقیا» را در توصیف امام به کار برد و با این

ص ۲۷۰، به نقل از الصواعق المحرقة).

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲. همان، ج ۱، ص ۴۴۲. الْحُسَيْنُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ أَوَّلَ مَا خَلَقَ خَلَقَ مُحَمَّدًا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَعِثْرَتَهُ الْهُدَاةَ الْمُهْتَدِينَ فَكَانُوا أَشْبَاحَ نُورٍ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ قُلْتُ وَ مَا الْأَشْبَاحُ قَالَ ظِلُّ النَّوْرِ أَبْدَانٌ نُورَانِيَّةٌ بِلَا أَرْوَاحٍ وَ كَانَ مُؤَيِّدًا بِرُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ هِيَ رُوحُ الْقُدْسِ فِيهِ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ وَ عِثْرَتَهُ وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ حُلَمَاءَ عُلَمَاءَ بَرَّةَ أَصْفِيَاءَ.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۲۵۲

۴. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِيهِ الْأَيْمَةِ الْهَادِينَ الْمُهْتَدِينَ الْعُلَمَاءَ الصَّادِقِينَ الْأَبْرَارَ الْمُتَّقِينَ دَعَائِمِ دِينِكَ وَ أَرْكَانِ تَوْحِيدِكَ وَ تَرَاجِمَةِ وَحْيِكَ وَ حَجَجِكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ وَ خَلْفَائِكَ فِي أَرْضِكَ.

۵. آبی حیان اندلسی، تفسیر البحر المحیط، ج ۸، ص ۲۵۹؛ زمخشری، کشاف، ج ۴، صص ۹۹ - ۱۰۱؛ عینی، عمدة القاری، ج ۱۶، صص ۹۵ - ۹۶

۶. مناوی، فیض القدر، ج ۴، ص ۶۴۴

۷. کافی، ج ۱، ص ۱۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۴۴۱

توصیف، بیان معلی را که می‌گفت: «الأئمة انبياء»، رد می‌کرد. امام صادق علیه السلام نیز همین تعبیر را تأیید و تعبیر معلی بن خنیس را رد فرمودند.^۱ با این حال، ابن ابی یعفور، در بیانات دیگرش، آن حضرات را محدث و بهره‌مند از علم الهی دانسته است. روشن است که وی این اصطلاح را از خود امامان علیهم السلام آموخته است و معنای آن نوعی ارتباط با وحی و ملک بدون داشتن مقام نبوت است. البته با توجه به آن که معلی در منزل حضرت صادق علیه السلام خدمت‌گزار بوده است، به نظر می‌رسد منظور وی، هم‌دوشی امام با انبیا بوده باشد؛ نه این که حضرت را نبی می‌دانسته است. البته امام صادق علیه السلام هم استعمال تعبیر شبه‌هناک او را رد کرده‌اند و به‌صراحت، نبی نبودن خود را مورد تأکید قرار داده‌اند.^۲

مقوله تحدیث در روایات اهل سنت نیز ناشناخته نیست و در برخی اخبار ایشان آمده که در هر امتی عده‌ای محدث هستند و ملائکه از زبان ایشان سخن می‌گویند؛ در این اخبار تلاش شده تا عمر لایق این مقام معرفی شود^۳ و البته تعابیر روایات تلویحاً نشان می‌دهند که وی

۱. ففی الکشی: محمد بن الحسن البرنابی و عثمان، قال: حدثنا محمد بن یزید، عن محمد بن الحسین، عن الحجال، عن أبی مالک الحضرمی، عن أبی العباس البقیاق، قال: تذاکر ابن ابی یعفور ومعلی ابن خنیس، فقال ابن ابی یعفور: الأوصیاء علماء ابرار أتقیاء، وقال معلی بن خنیس: الأوصیاء أنبیاء، قال: فدخل علی أبی عبد الله علیه السلام، قال: فلما استقر مجلسهما، قال: فبدأهما أبو عبد الله علیه السلام فقال: یا عبد الله أبرا ممن قال انا أنبیاء.

۲. البته برخی معاصران به دلیل جلالت قدر معلی بن خنیس گفته‌اند که ظاهر حدیث در نسبت نبوت به ائمه علیهم السلام توسط معلی درست نیست و باید تأویل شود (بحوث فی فقه الرجال، تقریر بحث الفانی، صص ۱۹۲ - ۱۹۵).

۳. سبیل الهدی، ج ۱۰، ص ۱۰۰. روی الإمام أحمد و البخاری عن أبی هریره، و الإمام أحمد و الشیخان و الترمذی و النسائی عن عائشة رضی الله عنها أن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال: «قد کان فی الأمم محدثون، فإن یکن فی امتی منهم أحد فإنه عمر بن الخطاب».

و روی الطبرانی فی الأوسط عن أبی سعید الخدری رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: «إنه لم یبعث الله نبیا إلا کان فی أمته محدث، و إن یکن فی امتی منهم أحد فهو عمر»، قالوا: یا رسول الله، کیف یحدث؟ قال: «تتکلم الملائكة علی لسانه». و روی أيضا عن عائشة رضی الله عنها أن النبی صلی الله علیه و سلم قال: «ما کان نبیا إلا فی أمته معلّم أو معلّمان فإن یکن فی امتی منهم أحد فهو عمر بن الخطاب». و روی الطبرانی فی الأوسط و البیهقی عن علی رضی الله عنه قال: ما کنا نشک و نحن متوافرون أصحاب محمد صلی الله علیه و سلم أن السکینه تنطق علی لسان عمر». و روی البیهقی عن طارق بن شهاب، قال: کنا نتحدّث أن عمر بن الخطاب رضی الله عنه ینطق علی لسان ملک. و روی الحاکم عن ابن عمر رضی الله عنهما قال: ما سمعت عمر یقول لشیء انی لأظنّ کذا و کذا إلا کان کما یظنّ.

از این امر بی‌بهره است.

در کتاب مکتب در فرایند تکامل ادعا شده که اصطلاح محدث در ابتدای استعمالش، جنبه ضد غلو داشته است؛ نویسنده پس از نقل نزاع معلی بن خنیس با ابن ابی یعفر می‌گوید: «عبد الله بن ابی یعفر، ائمه را محدث و مفهم (یعنی ملهم از جانب خداوند) می‌داند؛ چه این اصطلاح گرچه در ادوار بعد با تفاسیر خاصی از سوی غلات و مقوضه روبه‌رو شده، ولی در استعمال نخستین خود به وضوح، مفهومی ضد غالی و در برابر اعتقاد و نظر غلات به تداوم وحی و هم‌دوشی ائمه با انبیا بوده است»^۱.

بر اساس مطالبی که بیان شد، روشن است که اصطلاح محدث در لسان ائمه علیهم‌السلام از ابتدا برای تبیین امکان ارتباط با وحی و ملائک بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - بدون آن که نبوتی مطرح باشد - به کار رفته است. این مسئله در کلمات اهل بیت علیهم‌السلام به بیان‌های مختلفی آمده است؛ از جمله اخباری که علی علیه‌السلام را شریک علم نبی می‌دانند، بدون این که در اصل نبوت شراکتی در کار باشد. پیش‌تر، نمونه‌هایی از این احادیث را آوردیم.

فهرست منابع

- ١) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قم، مكتبة المرعشي، ١٤٠٤ق.
- ٢) ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، بیروت، دار صادر - دار بیروت ١٣٨٥ق/ ١٩٦٥م.
- ٣) ابن سعد، الطبقات الكبرى، تدوین محمد عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤١٠ق.
- ٤) ابن کثیر الدمشقی، البداية و النهایة، بیروت، دار الفکر، ١٤٠٧ق/ ١٩٨٦م.
- ٥) ابن هشام، السیرة النبویة؛ تدوین مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری و عبد الحفیظ شلبی، بیروت، دار المعرفة.
- ٦) الإربلی، أبی الحسن علی بن عیسی بن أبی الفتح، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، تبریز، مكتبة بنی هاشمی، ١٣٨١ق.
- ٧) الاندلسی، ابی حیان، تفسیر بحر المحیط، تدوین الشیخ عادل أحمد عبد الموجود و الشیخ علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤٢٢ق/ ٢٠٠١م.
- ٨) البیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین، دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعة؛ تدوین عبد المعطی قلعجی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤٠٥ق/ ١٩٨٥م.
- ٩) الجزری، أسد الغابة فی معرفة الصحابة؛ بیروت، دار الفکر، ١٤٠٩ق/ ١٩٨٩م.
- ١٠) الراوندی، قطب الدین، الخرائج و الجرائح، قم، مؤسسة الامام المهدي (عج)، ١٤٠٩ق.
- ١١) الزمخشری، الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الأقاویل، مصر، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و أولاده، ١٣٨٥ق/ ١٩٦٦م.
- ١٢) الصالحی الشامي، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد، تدوین عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤١٤ق/ ١٩٩٣م.
- ١٣) الطبری، تاریخ الأمم و الملوك؛ تدوین محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ١٣٨٧ق/ ١٩٦٧م.
- ١٤) الطوسی، الامالی، قم، دار الثقافة، ١٤١٤ق.
- ١٥) العسقلانی، ابن حجر، الإصابة فی تمییز الصحابة؛ تدوین عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤١٥ق/ ١٩٩٥م.
- ١٦) العینی، عمدة القاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ١٧) المفید، الاختصاص، قم، کنگره شیخ مفید، ١٤١٣ق.
- ١٨) — الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید، ١٤١٣ق.
- ١٩) — الامالی، قم، کنگره شیخ مفید، ١٤١٣ق.
- ٢٠) المقریزی، تقی الدین أحمد بن علی، إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع، تدوین محمد عبد الحمید النمیسى، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤٢٠ق/ ١٩٩٩م.
- ٢١) المناوی، فیض القدير شرح الجامع الصغير، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤١٥ق/ ١٩٩٤م.
- ٢٢) النجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ١٤٠٧ق.
- ٢٣) امینی، عبد الحسین، الغدير فی الكتاب و السنة و الادب، قم، مركز الغدير للدراسات الاسلامیة، ١٤١٦ق.
- ٢٤) تقفی کوفی، ابو اسحاق ابراهیم بن محمد، الغارات؛ تدوین جلال الدین حسینی ارموی، تهران، انجمن آثار ملی، ١٣٥٣ش.
- ٢٥) علامه حلی، نهج الحق و كشف الصدق، قم، دار الهجرة، ١٤٠٧ق.
- ٢٦) دیلمی، ارشاد القلوب، قم، انتشارات شریف رضی، ١٤١٢ق.
- ٢٧) شریف الرضی، ابوالحسن، نهج البلاغه، تدوین سید رضی، قم، دار الهجرة.

- ۲۸) شیخ صدوق، الامالی، قم، انتشارات کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲ش.
- ۲۹) — الخصال، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
- ۳۰) — علل الشرایع، قم، مکتبۃ الداوری.
- ۳۱) طبرسی، الاحتجاج، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
- ۳۲) طبری، دلائل الامامة، قم، دار الذخائر للمطبوعات.
- ۳۳) قاضی نورالله شوشتری، احقاق الحق وازهاق الباطل، قم، مکتبۃ آیه الله المرعشی، ۱۴۰۹ق.
- ۳۴) مدرسی طباطبایی، سید حسین، مکتب در فرایند تکامل، تهران، کویر، ۱۳۸۶ش.
- ۳۵) نباتی بیاضی، علی بن یونس، الصراط المستقیم، نجف، کتابخانه حیدریه، ۱۳۸۴ق.
- ۳۶) نمازی شاهرودی، علی، مستدرک سفینة البحار، تهران، مؤسسه البعثة، ۱۴۰۷ق.
- ۳۷) هلالی کوفی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم، قم، الهادی، ۱۴۱۵ق.
- ۳۸) هندی، میر حامد حسین، عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، اصفهان، کتابخانه عمومی امام امیرالمومنین علی علیه السلام، ۱۳۶۶ش.